



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال پنجم • شماره دوم • تابستان ۱۴۰۱

Quarterly Journal of Moral Studies  
Vol. 5, No. 2, Summer 2022



## نقد و بررسی دیدگاه طه عبدالرحمن در باب رابطه دین و اخلاق

محمد سعید عبداللّهی\* | احمد فاضلی\*\*

 10.22034/ethics.2023.50331.1543

### چکیده

رابطه میان دین و اخلاق، همواره یکی از موضوعات محوری در فلسفه اخلاق و فلسفه دین بوده است. طه عبدالرحمن - فیلسوف نامدار مراکشی - یکی از جریان سازترین اندیشمندان جهان عرب به شمار می آید و آراء و ایده های او در مسائل گوناگون فلسفی، او را به متفکری نظام ساز بدل کرده است. در باب رابطه دین و اخلاق نیز عبدالرحمن با طرح نظریه «اتحاد و یگانگی اخلاق و دین» به دنبال درافکندن طرحی نو است. به اعتقاد او، نگرش های رایج به رابطه اخلاق و دین، برخاسته از تفکری است که دوگانگی را، پیش فرض گرفته است؛ در حالی که اخلاق و دین دو تافته جدا بافته نیستند که دوگانگی میان آن دو معنا داشته باشد. در این مقاله، پس از بررسی نحوه نگرش عبدالرحمن به «اخلاق» و «دین»، به تحلیل و ارزیابی دیدگاه او در باب رابطه دین و اخلاق پرداخته و روشن خواهیم ساخت که او در اثبات اتحاد مفهومی و مصداقی دین و اخلاق ناکام بوده است.

### کلیدواژه ها

اخلاق دینی، اخلاق و دین، طه عبدالرحمن، عقلانیت، ایمان، مدرنیته.

\* دانشجوی دوره دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) | m.saied.abdollahi@ut.ac.ir

\*\* استادیار دانشگاه قم، قم، ایران. | ahmad.fazeli@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۱ | تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۶/۲۳

■ عبداللّهی، محمد سعید؛ فاضلی، احمد. (۱۴۰۱). نقد و بررسی دیدگاه طه عبدالرحمن در باب رابطه دین و اخلاق. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۵(۱۵)، ۲۳-۴۴. doi: 10.22034/ethics.2023.50331.1543

رابطه میان دین و اخلاق از دیرباز یکی از پرچالش‌ترین بحث‌های فلسفی به شمار می‌رود. تبیین و بررسی دقیق این رابطه - چه در سنت اسلامی و چه در دیگر سنت‌های فلسفی - همواره جایگاه محوری داشته است. افزون بر بحث‌های بسیاری که در طول سالیان دراز در این باب شده است، در دوران جدید نیز سخن از رابطه اخلاق و دین اهمیتی دوچندان یافته است. پدید آمدن جریانی پویا در شخص مؤمن و همچنین جامعه، دریافتی دقیق از بنیاد و معیارهای هنجارهای اخلاقی، شناخت هر چه بیشتر و بهتر دین و نمونه‌هایی از این دست را می‌توان از پیامدهای تبیین و ارزیابی این رابطه دانست.

با توجه به پیچیدگی تأثیر دو جنبه تفکر دینی و تفکر اخلاقی، نقد و بررسی این رابطه از دریچه چشم فیلسوفان مختلف در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی، راه برای آشنایی بیشتر با زوایای مختلف این بحث هموار می‌سازد. فیلسوفان مغرب زمین در تاریخ اندیشه، رویکردهای مختلفی به این رابطه داشته‌اند. در یک نگاه کلان، به دو رویکرد می‌توان اشاره کرد. نخست اینکه دین، بنیان‌گذار اخلاق است و بنابراین، هر چه دین بدان امر کند، خیر و هر چه که از آن نهی نماید شر است. رویکرد دوم، عقل بشری را پایگاه اخلاق می‌داند. با نگاهی به متفکران یونان باستان مانند افلاطون و ارسطو، در می‌یابیم که اخلاق در دیده آنها به خودی خود مستقل از دین است. پس از دوره یونان باستان، در قرون وسطی نیز شاهد اهمیت رابطه دین و اخلاق و تقابل دو نگاه هستیم. در یک طرف اردوگاه، فیلسوفان و الهی‌دانانی مانند آگوستین و آنسلم قدیس را داریم که اخلاق را مبتنی بر دین می‌دانستند و در دیگر سو شخصی مانند آکویناس وجود دارد که در نظرش اخلاق مستقل از دین است، اما در دوره پس از روشنگری و بعد از آن، یعنی دوره مدرن، با پیشرفت چشم‌گیر علمی در گستره‌های گوناگون و همچنین تحولی بنیادین در پاره‌ای از مسائل اجتماعی و اقتصادی، شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورد. تعارض‌های جدیدی میان علم، اخلاق و دین شکل گرفت و رویکردهای جدید به رابطه دین و اخلاق نیز پدید آمد. بنابراین، در آستانه سده بیست و یکم، جهان در شرایطی جدید واقع شد.

از سویی، دیدگاه‌هایی افراطی در نقد دین و اخلاق فزونی گرفت و از طرفی پاره‌ای از فیلسوفان غربی و مسلمان سخن از بازگشت به اخلاق به میان آوردند. سخن از رابطه میان اخلاق و دین در فرهنگ اسلامی نیز سابقه‌ای کهن دارد. درگیری‌های کلامی اشاعره و معتزله در باب عقلی یا نقلی بودن حسن و قبح، نمونه‌ای تاریخی برای این موضوع است. در جهان اسلام،



کلامی‌ها تا اندازه‌ی زیادی عهده‌دار بررسی این رابطه بوده‌اند.

رابطه میان اخلاق و دین، در جهان عرب نیز پس از یک رنسانس عربی و ظهور متفکرانی مانند طهطاوی، محمد عبده و دیگران، بازنگری در پاره‌ای از مفاهیم اساسی مانند اخلاق، عقلانیت، تاریخ، مدرنیته، نقد و... آغاز شد (عدی، ۲۰۱۲، ص ۱۱). بسیاری از اندیشمندان عرب در این زمینه قلم زده‌اند، عابد الجابری، عادل ظاهر، عبدالرحمن بدوی و... همه افرادی هستند که قرائت مختلف خویش را در باب رابطه اخلاق و دین ابراز کرده‌اند.

طه عبدالرحمن نیز یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان معاصر در جهان اسلام است. او در سال ۱۹۴۴ در شهر جدید کشور مراکش به دنیا آمد. در کشور خود مقدمات را خواند و سپس برای ادامه تحصیل، راهی فرانسه شد و پس از مدتی به وطن خویش بازگشت و در دانشگاه «محمد پنجم» شهر رباط مشغول تدریس شد (مشروح، ۲۰۰۹، ص ۲۸). عبدالرحمن، فیلسوفی است که افزون بر سنت فلسفی در اسلام، فلسفه غرب را هم به نیکویی می‌شناسد. او پس از دوره تحصیل خود در مراکش و آشنایی با قرآن، حدیث، فقه، اصول به فرانسه رفت و دو عنوان دکتری از دانشگاه سوربن دریافت کرد. تفکر طه عبدالرحمن در جهان اسلام را می‌توان متأثر از غزالی، ابن تیمیه و ابن حزم دانست (بیگی، ۱۳۹۲، ص ۵۶). عبدالرحمن را می‌توان ناسازترین فیلسوف معاصر عرب دانست؛ زیرا بسیاری از فیلسوفان معاصر عرب، یا ناقد سرسخت میراث و سنت‌اند و یا آن را به کناری وا نهاده‌اند، اما طه عبدالرحمن، مدافع بی‌چون و چرای سنت است و این رویکرد در بحث‌های پیرامون اخلاق او نیز به همین شکل است (مرادی، ۱۳۸۶، ص ۱۸).

عبدالرحمن، همچنین به دنبال پایه‌گذاری مدرنیته‌ای جدید است که با ساختارهای اسلامی همخوانی داشته باشد. بنابراین، اخلاق او نیز در چارچوب مدرنیته غربی جای نمی‌گیرد و سر سازگاری با آن ندارد. او می‌گوید: هر ملت و مذهبی، به مدرنیته‌ای با پشتوانه عقلانیت بومی خود نیاز دارد که شباهتی به مدرنیته غربی ندارد (عبدالرحمن، ۲۰۰۶، ص ۱۶-۲۰). عبدالرحمن معتقد است اگر مدرنیته غربی می‌تواند اخلاق اسلامی را نقد کند، پس چه ایرادی دارد که اخلاق نیز مدرنیته را به نقد کشد؟ او در کتاب پرسش از اخلاق که جایزه کتاب سال جهان اسلام را نیز به چنگ آورد، به موضوعاتی مانند رابطه اخلاق و دین و همچنین رابطه عقل و اخلاق پرداخته است.

در مقاله پیش رو، پس از بررسی و ارزیابی مفهوم اخلاق نزد عبدالرحمن، نظریه اخلاقی

۱. عبدالرحمن، طه. (۲۰۰۰). سؤال الاخلاق. بیروت: مرکز الثقافی العربی.



منحصر به فرد او را بررسی خواهیم کرد و در پی آن، مفهوم دین را در نگاه این فیلسوف مسلمان تحلیل می‌نماییم. در بخش پایانی مقاله نیز به بررسی رابطه اخلاق و دین خواهیم پرداخت.

## تحلیل و بررسی مفهوم «اخلاق»

پیش از هر سخنی در باب تعریف و تحلیل اخلاق از منظر طه عبدالرحمن باید بدین نکته توجه کرد که «اخلاق»، در نظر او، به دو گونه اسلامی و غیر اسلامی تقسیم می‌شود. از این‌رو، او دیدگاه مشخص خود را با عنوان «نظریه اخلاق اسلامی» مطرح می‌سازد. عبدالرحمن در باب اخلاق نیز مانند بسیاری از بحث‌های علمی خود، نخست با نقد اخلاق مدرن آغاز می‌کند و مؤلفه‌های اخلاق غیر اسلامی را بر می‌شمارد.

## نظریه اخلاقی طه عبدالرحمن

طه عبدالرحمن در کتاب مهم خود پرسش از اخلاق، به تفصیل در باب تحلیل و ارزیابی مفهوم اخلاق و رابطه آن با دیگر ساحات انسانی سخن گفته است. باید توجه داشت که مراد عبدالرحمن از اخلاق، همان‌گونه که در این کتاب اشاره می‌کند، مکارم اخلاق است (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۲۹). در زبان عربی و فرهنگ اسلامی، تعریف اخلاق بسیار آسان است، اما فهم و تبیین آن مشکل؛ زیرا اخلاق اسلامی تحت تأثیر نظریه‌ای اخلاقی یونان، ایران و چه بسا هند قرار گرفته است. در قرآن «خُلِق» در مقابل «خَلَق» به کار رفته است. این تقابل، در فهم معنای «خُلِق» به ما کمک می‌کند، یعنی همان‌گونه که «خَلَق» گونه‌ای از هیئت است، خُلِق نیز نوعی هیئت است. به عبارت دیگر، همان‌گونه که «خَلَق» هیئت جسم است، خُلِق هیئت روح است و به بیان ساده‌تر، اخلاق، مجموعه‌ای از هیئت‌هاست که محصول افعالی نفسانی است، چنان‌که «خَلَق» نیز بر مجموعه‌ای از هیئت‌هایی دلالت می‌کند که نتیجه افعال جسمانی اند (عبدالرحمن، ۱۳۸۴، ص ۲۰). از دیرباز و براساس دیدگاه رایج، «اخلاق» تنها گستره بسیار کمی از افعال انسان را در بر می‌گیرد. این رویکردی سراسر اشتباه است؛ زیرا هر فعلی از افعال انسان یا با ارزش‌های اخلاقی والایی پیوند می‌خورد که در پی آن فعل بالا می‌رود و به انسانیت فاعل آن می‌افزاید و یا اینکه با ارزش‌های اخلاقی پیوند سستی می‌خورد که کم شدن رتبه فعل را در پی دارد و از انسانیت فاعلش کم می‌کند. این اخلاق است که حد فاصل میان انسان و حیوان است (عبدالرحمن، ۱۳۹۶، ص ۶۴).



در نظریه اخلاقی طه عبدالرحمن، «دین» جایگاه ممتازی دارد و تا بدان جا پیش می‌رود که تعریف انسان را موجود زنده دین‌دار می‌داند (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۱۴۸). بنابراین، عبدالرحمن آشکارا با رویکرد سکولار و هر رویکردی که میان اخلاق و دین فاصله می‌نهند، زاویه می‌گیرد. در نظریه اخلاقی او اخلاق بدون دین رنگ می‌بازد و معنایی ندارد. از این رو، اخلاق و انسان، هر دو مفهومی اند که برای معنا پیدا کردن به دین نیاز دارند. عبدالرحمن، حقیقت و گوهر اساسی دین را چیزی جز ایمان به امر مطلق نمی‌داند.

از این رو، باید بپذیریم که اخلاق به هر رو به دین باز می‌گردد؛ چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیر مستقیم و اخلاق اسلامی به معنای همان مکارم و ارزش‌های اخلاقی‌اند. مکارم و ارزش‌هایی که شاه بیت غزل هویت انسان‌اند و آدمی تفاوت خود با حیوان را مرهون و مدیون این ویژگی‌های اخلاقی است (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۱۵۹). در نگاه عبدالرحمن، انسان و اخلاق چنان با یک‌دیگر یکی می‌شوند و چنان آمیزشی میانشان پدید می‌آید که آدمی را بدون اخلاق نمی‌توان تصور کرد. او تا آنجا پیش می‌رود که در نظرش انسان به اندازه‌ای که اخلاقی است، انسانیت دارد. از این رو، آدمیان، در برهه‌های مختلف زندگی خود، به مرتبه‌های مختلفی متصف به صفت انسانیت می‌شوند (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۱۴۷).

همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره کردیم، طه عبدالرحمن برای روشن‌تر ساختن هر چه بیشتر نظریه اخلاقی خود ناگزیر است که به نقد مدرنیته و اخلاق ناظر به آن بپردازد. او در کتاب‌های خود به تکرار مدرنیته را از دم تیغ برنده نقد‌های خود می‌گذراند. با نگاهی گذرا به آثاری مانند: پرسش از اخلاق، پرسش از روش، روح مدرنیته، فقر مادی‌گری و دیگر آثار او می‌توان به سادگی رد پای نقد مبانی مدرنیته را پیدا کرد. به عقیده عبدالرحمن، نظریه اخلاق اسلامی زمانی سامان می‌یابد که بتوان موانعی که اخلاق مدرن پیش پای انسان مدرن نهاده را برچید. موانعی که به قدری در ما ریشه دوانده‌اند که بسیاری از متفکران اسلامی نیز آنها را به عنوان اصولی اساسی می‌پندارند.

در یک نگاه کلان، عبدالرحمن معتقد است وارد شدن معانی و مفهوم‌های دیگر فرهنگ و تمدن‌ها به درون تمدن و فرهنگ اسلامی - بدون بومی‌سازی و برای خود کردن این معارف و مفاهیم - زمینه‌ساز پدید آمدن نابسامانی‌ها و نارسایی‌های بسیاری است و کم‌رونقی تفکر اسلامی را در پی دارد. در فلسفه و اخلاق نیز ماجرا به همین شکل است و تا زمانی که تفکر فلسفی در اسلام، اسیر چنین قیود و بندهای رهنمی است، آن تمدن اسلامی با شکوه پدید نمی‌آید (عبدالرحمن، ۱۹۹۵، ص ۲۲-۲۳). عبدالرحمن در تلاش است تا پس از نقد مبانی اخلاق مدرن و



مدرنیته غربی، زیرساخت‌های اساسی تأسیس مدرنیته اسلامی را فراهم آورد. پیش از نام بردن از برخی موانعی که یاد شد، نخست باید دید «مدرنیته»، چه معنا و صورتبندی‌ای در اندیشه عبدالرحمن دارد.

«مدرنیته» در نگاه عبدالرحمن در گروه مفاهیمی به شمار می‌رود که نخست باید مسیر تطور تاریخی‌شان مورد تحقیق و بررسی واقع شود. از این‌رو، «مدرنیته» برآیند اتفاقاتی است که نقطه آغاز آن را می‌توان نهضت اصلاح اندیشه دینی در قرن شانزدهم در نظر گرفت که بعدها با جریان روشن‌گری و انقلاب فرانسه به مسیر خود ادامه داد. عبدالرحمن، یکی از مشکلات بنیادین مدرنیته غربی را پیشی گرفتن وجه تکنولوژیک آن و در آمدن این وجه به شکلی غایتی برای هر گونه معرفت می‌داند. پیامد چنین اتفاقی تهی شدن معرفت و استفاده ابزاری از آن است. ابزاری که قرار است بشر امروز را تنها و تنها به سمت تکنولوژی و علم‌گرایی هدایت کند، اما این مدرنیته غربی با همه نارسایی‌های که در آن وجود دارد در باب اخلاق چه تحفه‌ای دارد؟ به عقیده طه عبدالرحمن، در زمینه علمی، مدرنیته هیچ پایگاهی برای اخلاق به طور کلی و دیگر ارزش‌های معنوی در نظر نگرفته است. در این رویکرد تمامی آنچه مهم است یکسره در گرو اصول و روش‌های علمی است (عبدالرحمن، ۲۰۱۳، ص ۹۶ و عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۹۱-۹۳).

به عقیده عبدالرحمن، تفکیک میان اخلاق و عقل از یکسو و عقل و احساس از سوی دیگر، دو گونه از زیربنایی‌ترین مشکلات و موانعی هستند که دامن تفکر و مدرنیته غربی را گرفته‌اند و این درست یکی از گرانگه‌هایی است که ما را از اخلاق اسلامی دور می‌کند. او در باب تفاوت قائل شدن میان عقل و حس، به باور یونانیان اشاره می‌کند و عقیده دارد اندیشمندان مسلمان این نحوه نگرستن و فرق نهادن میان محسوس و معقول را یکسره از فلسفه یونان باستان گرفته‌اند؛ تمایزی که در نگاه عبدالرحمن نه تنها هیچ پایه و اساسی ندارد، بلکه ادبیات دینی ما نیز با آن مخالف است. همچنین او - در باب جدایی اخلاق و عقل - معتقد است دلایل فیلسوفان در این باب کافی و صحیح نیست (عبدالرحمن، ۲۰۱۲، ص ۶۶-۶۷).

عقلانیت مدرن، عنصر دیگری است که در برابر اخلاق قرار می‌گیرد. عبدالرحمن به شیوه‌های مختلفی عقلانیت مدرن را به چالش می‌کشد. در نظر او، عقلانیتی که مدرنیته بر طبل آن می‌کوبد، مسیری یکسره بر خلاف عقلانیت می‌پوید و این به دلیل برخی مبانی عقلانیت مدرن نظیر توجه به لذت، حق، خودخواهی و اموری از این دست است که انسان را از آرمان‌های انسانی‌اش دور می‌کند و به درجه حیوانی می‌رساند. عقلانیت مدرن، خود آبروی خویش را

می برد و از درون فرومی شکند، گستردگی و تشّت مکاتب فلسفی و رهیافت‌های عقل مدرن، خود گواهی بر این امر است. این اختلاف تا جایی است که خود واژه «اخلاق» نیز در فرهنگ مغرب‌زمین از آن بی نصیب نمانده است.<sup>۱</sup>

پیش‌تر اشاره شد که در نظر عبدالرحمن آنچه میان انسان و حیوان فرق می‌نهد، اخلاق است؛ نه عقل. در وهله نخست، برای بسیاری رویکرد او غریب می‌نماید؛ زیرا در نظرشان اخلاق باید مبتنی بر عقل باشد و این عقل ما آدمیان است که به اخلاقی زیستن ما یاری می‌رساند. به هر رو، عبدالرحمن بر دیدگاه خود پافشاری می‌کند و بر خلاف مسیر جریان عمده فیلسوفان حرکت می‌کند. او عقلانیتی را که مبتنی بر اخلاق باشد و در همه جا اخلاق را ناظر و حاکم بداند، دارای ارزش می‌داند؛ نه آن عقلانیتی که سر و کاری با اخلاق ندارد (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۱۴-۱۵). بنابراین، اگر قرار است کسانی عقل را سبب تمایز میان انسان و حیوان در نظر بگیرند، باید مرادشان عقلانیتی باشد که تکیه‌گاهی چون اخلاق دارد. درست همین رویکرد عبدالرحمن است که او را از دیگر فیلسوفان نواندیش جهان اسلام و دیگر فیلسوفان مدرن جدا می‌سازد. از آنچه گذشت روشن شد که این نویسنده مراکشی، اخلاق را بر عقل به تنهایی مقدم می‌شمارد و جدایی اخلاق از عقل از یک سو و جدایی اخلاق از دین را از دیگر سو از پیامدهای زیان‌بار نحوه تفکر و اندیشه مدرنیته غربی می‌داند. عبدالرحمن، برای سامان دادن نظریه اخلاق اسلامی خود، نخست باید زمینه را برای تأسیس یک مدرنیته اسلامی فراهم سازد، بنابراین، با نقد اخلاقی غرب و تخریب بن‌مایه‌های فکری مدرنیته غربی، مسیر را برای ایده خود آماده کند. او در اثر مهم خود، یعنی روح مدرنیته<sup>۲</sup> - که به شکلی ادامه کتاب پرسش از اخلاق به شمار می‌آید - به تفصیل، به این موضوع پرداخته است. او معتقد است که فرهنگ اخلاق و آئین اسلامی ما یارای آن را دارد که مدرنیته را به چالش بکشد و طرحی نو از مدرنیته اسلامی درآفکند. مدرنیته خود، توان جبران نارسایی‌ها و نابسامانی‌هایش را ندارد و این منظر اخلاق اسلامی است که باید لوازم و اصول مدرنیته و اخلاق غربی را به نقد بکشد.

اخلاق اسلامی که پیشینه‌ای سترگ دارد و سینه به سینه در بستر تاریخ جهان اسلام توسط علمای اخلاق به دست ما رسیده است، بن‌مایه‌هایی دارد که توان عبور ما از گردنه‌های دهشتناک دوران مدرن و آشفتگی‌هایش را دارد. ما در اخلاق اسلامی شاهد جمع میان علم و

۱. اشاره به واژه «ethics» و «moral» و تفاوت میان آنها

۲. عبدالرحمن، طه. (۲۰۰۶). روح الحدائنه، بیروت: مرکز الثقافی العربی.





ارزش‌های اخلاقی هستیم و این نکته‌ای بی‌اندازه مهم است که پیامد آن عمل صالح است که در ادبیات دینی ما اهمیتی چشم‌گیر دارد. عمل صالح، اگر به ارمغان بیاید تأثیر خود را یکسره بر رفتار و منش آدمی می‌گذارد و شخص را سعادتمند می‌کند. از رهیافت‌های دیگری که اخلاق اسلامی برای برون‌رفت ما از مشکلات عصر مدرن ارزانی می‌دارد، بحث «عقل» است، اما نه آن عقل مدرن، بلکه عقلانیته کامل که در آن میان عقل و پاره‌ای از امور دینی و غیبی برآیندی پدید می‌آید که حاصل ارتباط بیشتر با خداوند است (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۹۶-۹۷).

از دیگر نکاتی که عبدالرحمن بدان توجه دارد، ارتباط میان سنت دینی و بحث اخلاق اسلامی است. برای نمونه، او می‌پرسد: چگونه باید علم مقاصد را که در زمره مباحث اصول فقه است و اهمیت بسیاری در مبحث قانون‌گذاری دارد، نوین‌سازیم؟ او برای رسیدن به پاسخ این پرسش و نیل به هدف خود از اخلاق اسلامی بهره می‌گیرد و چند ادعای محوری را مطرح می‌کند؛ از جمله آنکه علم مقاصد همان علم اخلاق اسلامی است که موضوعش شایستگی انسان است (عبدالرحمن، ۱۳۹۶، ص ۶۳).

اشاره به این نکته هم اهمیت دارد که در نظر عبدالرحمن، مدرنیته - به رغم تمام تلاش‌های خود - نتوانست یکسره از اخلاق دینی جدا شود. مدرنیته در فرایند تاریخی خود سه گونه «گسست» را تجربه کرده است: گسست اول، در «نهضت اصلاح دینی» خلاصه می‌شود که کوشید، با حفظ هویت مسیحی از سلطه کلیسای کاتولیک رهایی یابد. گسست دوم، در جدا شدن از مسیحیت نمایان می‌شود، مدرنیته تلاش کرد، بدون آن که رشته ارتباط خود را با دین بگسلد، دینی بشری را پایه‌ریزی کند. «روسو» دینی وضع کرد و آن را «دین مدنی» نامید و مدعی شد که گوهر این دین، ایمان به خدا و روز جزاست. همچنین، در این مرحله شاهد ظهور دین «پوزیتیویستی» هستیم که مراد از آن وجود گونه‌ای از کلیساست که در آن عقاید کلیسا حکم‌فرما نیست. گسست سوم؛ در این مرحله، مدرنیته رابطه خود را با دین قطع می‌کند، اما همچنان ارتباط خود را با اخلاق دینی محفوظ می‌دارد. برای نمونه، در انقلاب فرانسه بر حفظ بعضی اصول و مفاهیم اخلاق دینی تأکید می‌شود.

این گسست‌های سه‌گانه نشان می‌دهد که در وهله نخست، عمل گسست، به یکباره صورت نگرفته است، بلکه مراحل مختلفی را به صورت تدریجی طی کرده است و در وهله دوم، عمل گسست، کامل و تمام‌عیار نبوده، بلکه به صورت جزئی و تنها در پاره‌ای از سطوح تحقق یافته است (عبدالرحمن، ۱۳۸۴، ص ۲۰-۲۱).



## تحلیل و بررسی مفهوم «دین»

برای بررسی رابطه دین و اخلاق پیش‌تر از هر چیز باید درک درستی از این دو مفهوم داشت. سطور قبل سعی در روشن نمودن مفهوم «اخلاق» در پرتو نظریه اخلاق اسلامی عبدالرحمن داشتیم و اکنون نیز تلاش می‌کنیم تا مفهوم «دین» را در اندیشه این فیلسوف مسلمان بررسی نماییم و در نهایت، در بخش بعد، به بررسی و ارزیابی رابطه میان این دو مفهوم خواهیم پرداخت.

یکی از مباحث مهم در رابطه دین و اخلاق، بحث درباره تعریف واژه «دین» است. در طول تاریخ حضور دین در زندگی انسان، همواره اندیشمندان در پی عرضه تعریف صحیح دین بوده‌اند، اما با تمام این تلاش‌ها، تا کنون تعریفی ارائه نشده است که همه بر آن اتفاق نظر داشته باشند، تا جایی که می‌توان ادعا کرد که ارائه تعریف واحدی که همه فیلسوفان در آن هم‌داستان باشند، ممکن نیست. با این همه، برخی فیلسوفان از روش‌هایی در تعریف دین بهره برده‌اند. در پس تعریف‌های متفاوتی که از دین ارائه شده است، می‌توان ردّ پایی از رویکردهای مختلف نسبت به «جهان»، «انسان» و «تاریخ» که برگرفته از مکاتب شناخته شده فلسفی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی است، مشاهده کرد.

هر اندیشمند دین‌شناسی - در تعریفی که از دین ارائه می‌دهد - در واقع، پاسخ‌های نظری خود را به اساسی‌ترین پرسش‌های بشر و در کوتاه‌ترین شکل خود بیان می‌نماید. در باب تعریف دین، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. عده‌ای بر این عقیده‌اند که این امکان وجود ندارد که بتوان تعریفی جامع و مانع از دین ارائه داد.
۲. کسانی که تعریف جامع و مانع از دین را ممکن می‌دانند، دو نوع تعریف ارائه داده‌اند:

الف) تعریف‌های کارکردگرایانه یا فایده‌انگارانه که کارکردهای دین، نظیر کارکردهای اجتماعی، سیاسی یا روان‌شناسانه دین را در نظر می‌گیرند.

ب) تعریف‌های عقیدتی یا ماهوی که ناظر به ماهیت دین هستند (Yandell, 2002, p. 16).

شاید، این تلقی واقع‌گرایانه باشد که اصطلاح دین، دارای یک معنای واحد که مورد قبول همه باشد نیست، بلکه پدیده‌های متعدد فراوانی زیر مجموعه نام دین گرد هم می‌آیند، به نحوی که لودویگ ویتگنشتاین آن را «شباهت خانوادگی» می‌نامد و به این شکل با یک‌دیگر مرتبط هستند (هیگ، ۱۳۷۹، ص ۲۴)، اما در نگاهی کلان و فارغ از تعریف دین، می‌توان گفت در این نکته تردیدی نیست که آموزه‌های اخلاقی بخش مهمی از دین را تشکیل می‌دهند. اختلافی اگر وجود



دارد بر سر آن است که آیا آموزه‌های اخلاقی، بخشی جدایی‌ناپذیر از آموزه‌های دینی را تشکیل می‌دهند، به این بیان که تفکیک دین از اخلاق بی‌معنا شدن آن دو را در پی دارد؟ یا اینکه پیوند دین و اخلاق تنها عرضی، تاریخی و اتفاقی است و اخلاق ذاتاً از دین جداست و وارد شدن آموزه‌های اخلاقی در متون مقدّس دینی به واسطه دلایلی تاریخی و فرهنگی است؛ نه از روی ضرورتی منطقی، معرفت‌شناسانه و یا متافیزیکی (فناپی، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

«دین» مفهومی است که در تمامی ساحت‌ها، بی‌اندازه برای طه عبدالرحمن اهمیت دارد و در هیچ بحثی سودای معامله آن را ندارد. او را حتی می‌توان فیلسوفی نامید که در پی آن است که علوم انسانی را یکسره با معیارهای دینی و اسلامی همراه سازد و از علمی سخن بگوید که آبخورش، سرچشمه‌های دینی است.

عبدالرحمن، دل‌باخته دین اسلام است و راه برون‌رفت از مشکلات و نحوه درست زیستن را در آن می‌جوید. او حتی زمانی که از عقلانیت سخن می‌گوید، به عقلانیتی دینی می‌رسد؛ مدرنیته‌ای که در پی ساختن آن است نیز دینی است. برای عبدالرحمن، شناخت انسان در گرو شناخت دین است و دین را مهم‌ترین مرتبه شناخت می‌داند. او در آثار مختلف خود به ما هشدار می‌دهد که به دین به گونه‌ای دیگر بنگریم و از تنگنای سکولاریسم به فراخنای ایمان پناه بیاوریم.

به عقیده عبدالرحمن، مهم‌ترین هدف دین، ایجاد نمودن مصالح معنوی و اخلاقی انسان‌ها بوده است و درست به همین دلیل، اخلاق، ضروری‌ترین مصالح دین است و به هیچ‌رو نباید در هنگام صدور حکم شرعی مصالح مادی را بر مصالح معنوی برتری دارد. انسانیت ما انسان‌ها در گرو شأن اخلاق ماست و هیچ چیز با این مهم یارای رقابت ندارد (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۵۲).

همان‌گونه پیش‌تر بیان شد، دین در اندیشه عبدالرحمن پیوندی ناگسسته با انسانیت افراد دارد. از طرفی، نوع نگرش یک اندیشمند به نحوه ارتباط خداوند و انسان نیز نقشی مهم در تعیین و ارزیابی رابطه دین و اخلاق دارد. این نحوه ارتباط را به بیان‌های مختلفی آورده‌اند. برخی معتقدند، دینداران با توجه به اینکه چه تصویری از خداوند دارند، به بررسی رابطه دین و اخلاق و دیگر مسائل می‌پردازند. اگر خداوند را خدایی خودکامه در نظر بگیریم که در تصمیم‌گیری‌ها و عزل و نصب‌های خود هیچ قانون و ملاکی ندارد، یک تفسیر از این رابطه خواهیم داشت و اگر او را خدایی اخلاقی بدانیم که افعال خود را از روی ارزش‌های اخلاقی انجام می‌دهد، طوری دیگر تفسیر خواهیم کرد (فناپی، ۱۳۸۴، ص ۷۲).

تصور عبدالرحمن، اما چیز دیگری است. در نگاه او، امر و فرمان الهی دو گونه است. الهی

دان، فیلسوف، فقیه و هر اندیشمندی در مقام نظریه‌پردازی در موضوعات مختلف هر کدام از این دو رویکرد را پیش یگیرد، به فهمی جداگانه از خداوند می‌رسد. پیامدهای این مفهوم متفاوت در زمینه‌های مختلفی نمودار می‌شود. در یک رویکرد خداوند به مثابه اربابی است که امر می‌کند و انسان‌ها نیز بسان بندگان و بردگانی فرمان‌بردار.

در این نگرش، امر و فرمان الهی بر همه چیز مقدم است. حاصل آنکه در این نگرش میان خداوند و انسان‌ها رخنه‌ای وسیع وجود دارد.

به عقیده عبدالرحمن، یکی از پیامدهای مهم این نگرش به رابطه انسان و خداوند در واقع، این گونه دینداری، در فقه پدیدار می‌شود. فقهی که در آن فرمان الهی از دیگر صفات خداوند پیشی می‌گیرد و اعمال و رفتار انسان‌ها یکسره بر اساس باید و نبایدها تعریف می‌شود. در این نگرش، حتی در مواردی که رفتار بندگان مباح است نیز منظر هنجاری وجود دارد. در این فقه باید به احترام صفت فرمان و امر الهی از دیگر صفات دست‌شست. این فقه که همواره رابطه «سمعاً و طاعتاً» در آن حرف نخست را می‌زند، خداوند را از منظر جلال می‌بیند و می‌توان نام آن را فقهی «فرمان‌بردارانه»<sup>۱</sup> نامید (عبدالرحمن، ۲۰۱۷، ص ۸۹-۹۰).

از سوی دیگر، رویکردی وجود دارد که در آن رابطه میان خداوند و انسان‌ها طور دیگری ترسیم می‌شود. در این رویکرد، فاصله و رخنه‌ای میان خداوند و انسان‌ها نیست. مفهوم قُرب الهی معنای خود را پیدا می‌کند، دیگر رابطه انسان و خدا محدود به امر و نهی نمی‌شود، شنیدن و اطاعت کردن در کنار اختیار آدمی، نقش خود را می‌یابد، صفت‌های رحمان و رحیم به جای صفت امر الهی نشانه می‌شوند، سخنان خداوند دیدنی و شنیدنی می‌شوند.

بنابراین، در این رویکرد به رابطه خداوند و انسان و این نوع تعریف دین، نظریه‌های اندیشمند نیز دستخوش تغییرهای بسیاری نسبت به رویکرد قبل می‌شود. برای نمونه، در این نگرش، فقیه دیگر تنها به دنبال شناخت امر الهی نیست، بلکه آن امر را در پرتو رحمت الهی می‌نگرد. این روایت از فقه، فقهی «ایمانی»<sup>۲</sup> را نشان می‌دهد. این رویکرد، حاصل نگاهی جمال‌انگارانه به امر و نهی الهی است. عبدالرحمن، رویکرد دوم را رویکردی می‌داند که در آن «قرآن کریم» نقشی ویژه می‌یابد، «قرآن کریم» به کتابی اخلاقی تبدیل می‌شود و ارزش‌های اخلاقی ارج و قُربی دیگر می‌یابند (عبدالرحمن، ۲۰۱۷، ص ۹۱-۹۳).

۱. فقه «اتتماری»

۲. فقه اتمانی



## بررسی و ارزیابی رابطه اخلاق و دین در نگاه عبدالرحمن

همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، سخن از رابطه میان اخلاق و دین قدمتی به درازای تاریخ دارد. اینکه کدام یک از این دو مفهوم بر دیگری ابتناء دارد، پرسشی بوده است که همواره ذهن متفکران را به خود مشغول داشته است. یکی از قدیمی‌ترین ریشه‌های این بحث به یونان باستان بر می‌گردد؛ جایی که برای نخستین بار در محاورات افلاطون در کتاب اوئیفرون طرح شد. آیا دوست داشتن خدایان موجب دینی بودن یک چیز می‌شود یا؛ چون آن چیز دینی است، خدایان آن را دوست دارند؟ (افلاطون، ۱۳۸۰، ص ۲۳۰). این پرسش، در دنیای مدرن، صورت‌بندی‌های نوینی یافت و دوباره بر سر راه اندیشمندان قرار گرفته است. بنابراین، در وهله نخست، در پیوند تاریخی این دو مفهوم تردیدی نیست، بلکه سخن بر سر چگونگی وابستگی و یا اتحاد این دو با یک‌دیگر است.

فلسوفانی مانند آنسکوم و مک‌اينتایر - با تکیه بر مبانی و مقدماتی متفاوت - سعی در نشان دادن این مطلب بودند که پیوند تاریخی میان اخلاق و دین، پیوند منطقی آن دو را نیز در پی دارد و مفاهیم رایج در اخلاقی که از آن به اخلاق عمل‌نگر یاد می‌کنند، پیوندی ریشه‌دار با جهان‌بینی مسیحی و پیش از مسیحیت دارد، اما اخلاق دنیای مدرن، آن مبانی و معقولیت پیش را ندارد. اخلاق پیش از دوره مدرن، یعنی اخلاق یونانی و اخلاق مسیحی از ساختاری هم‌شکل برخوردار بودند. این ساختار و چارچوب یکسان، همان طبیعت ویژه آدمی و سعادت است که آدمی برای آن خلق شده است. باری، این امر چیزی است که در دوره مدرن دیگر یافت نمی‌شود. گویی انسان در دوره مدرن، حساسیت و درک خود را نسبت به سعادت و کمال طبیعی و عقلانی خویش از دست داده است (فناپی، ۱۳۸۴، ص ۷۵). پیش‌تر و در مقدمه مقاله گزارشی بسیار مختصر از جریان تاریخی این رابطه آمد و اکنون به دیدگاه عبدالرحمن خواهیم پرداخت.

دسته‌بندی‌ها و اعتبارهای مختلفی در باب رابطه دین و اخلاق وجود دارد؛ برای نمونه، در باب چگونگی وابستگی اخلاق به دین، فیلسوفی مانند کوئین اعتقاد دارد که چهار‌گونه وابستگی را می‌توان نام برد. وابستگی علی، مفهومی، معرفت‌شناختی و مابعدالطبیعی (کوئین، ۱۳۹۲، ص ۳۳۳). برخی نیز چون ولیم فرانکنا، تقسیم‌بندی متفاوتی را انجام می‌دهند که در آن سه نوع ارتباط «تاریخی یا علی»، «یا انگیزشی» و «منطقی یا توجیهی» وجود دارد (Frankena, 1981, p. 15) روابط زبان‌شناختی، معرفت‌شناختی و نیز سه‌گونه‌ای‌اند که جان‌اتان برگ در این باب بدان‌ها اشاره کرده است (برگ، ۱۳۷۶، ص ۲۰۴).



عبدالرحمن، نه تنها با این دسته‌بندی‌ها آشناست، بلکه کمر به نقد چنین دسته‌بندی‌های مدرنی می‌بندد. او به دنبال درافکندن طرحی نو است. عبدالرحمن، معتقد است در رابطه دین و اخلاق می‌توان از منظرهای گوناگون تاریخی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، جامعه‌شناختی، زبان‌شناختی، منطقی و ... سخن گفت. به عقیده او، نظریات فیلسوفان مختلف در این زمینه می‌توان چنین شماره کرد: ۱) وابستگی دین به اخلاق؛ ۲) وابستگی اخلاق به دین؛ ۳) استقلال اخلاق از دین (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۳۱).

در نگاه عبدالرحمن، این تقسیم‌بندی تکیه به یک حصر منطقی می‌زند؛ زیرا میان احکام اخلاقی و دینی دو حالت بیشتر نمی‌توان دید. یا این دو دسته یکسره مستقل از هم هستند و یا وجود یکی به دیگری وابسته است. او با آگاهی از این دسته‌بندی، راه حل چهارمی را پیشنهاد داده و پیش فرض اولیه این تقسیم‌بندی را به چالش می‌کشد. عبدالرحمن، معتقد است که این نگرش به رابطه اخلاق و دین، برخاسته از تفکری است که دوگانگی میان اخلاق و دین را پیش‌تر پذیرفته است، حال آنکه نقطه انحراف همین جاست. اخلاق و دین دو تافته جدابافته نیستند که دوگانگی میان آن دو معنا داشته باشد، این دو یک امر یگانه‌اند و هیچ‌کدام بدون دیگری اساساً وجود ندارند. وجود انسان همراه و همگام با اخلاق است و از طرفی، حقیقت دین همان اخلاق است. اخلاق، تنها محدود به یک دسته از افعال نمی‌شود (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۵۲-۵۶).

### بررسی فرض وابستگی دین به اخلاق از منظر عبدالرحمن

عبدالرحمن در کتاب پرسش از اخلاق خود به این بحث پرداخته و بر این باور است که خاستگاه این فرض را نظریه اراده خیر کانت می‌داند. در اندیشه کانت اراده خیر بی هیچ قید و شرطی خیر است. از طرفی می‌دانیم که برای به ارمغان آمدن چنین اراده‌ای نیاز به عقل محض وجود دارد. این اراده باید فرمانبردار و توسط عقل محض هدایت شود؛ زیرا گوش به فرمان این عقل بودن، دوری از انواع شهوات و امیال را در پی دارد. به عقیده عبدالرحمن، در نگاه کانت برای ایجاد ساختمان اخلاق به ویژگی‌هایی مانند ایمان و یا اعتقاد به اراده مطلق الهی نیست؛ زیرا به گمان او این عقل محض است که قانون‌گذاری می‌کند. کانت، می‌گوید که در شناخت احکام واجب اخلاقی وجود هیچ موجودی برتر از انسان نیاز نیست، اخلاق به هیچ‌رو به دین نیازمند نیست و عقل محض برای دستیابی به آن کافی است (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۳۶-۳۷).



عبدالرحمن از اساس فرض وابستگی دین به اخلاق را درست نمی‌داند و بر این عقیده است که کانت در شکل دادن به نظریه اخلاقی‌اش از عناصر دینی بهره برده است. کانت، به شدت از دین تأثیر پذیرفته است. کانت شبیه و نظیر مفهوم‌های مختلف در اخلاق دینی را اتخاذ کرده و آن را در ساختار اخلاقی خود پیاده کرده است. به باور فیلسوف مراکشی، کانت یکسره از الگوی دینی بهره برده است و ابتکار او این است که به جای خداوند، انسان را قرار داده است (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۳۹).

بنابراین، در نظر وی، این دین نیست که وابسته به اخلاق است، بلکه این کانت است که تحت تأثیر دین نظام اخلاقی‌اش را بنا کرده است. اینکه تحلیل و قرائت عبدالرحمن از کانت تا چه اندازه دقیق و به‌دور از سوگیری است، جای پرسش و تحقیق بیشتر دارد، اما گمان می‌رود فروکاستن نظام اخلاقی کانت به تقلیدی از نظام الهیاتی، سخنی غیر منصفانه است.

### بررسی فرض وابستگی اخلاق به دین از نظر عبدالرحمن

عبدالرحمن، معتقد است با نگاهی به تاریخ فلسفه و مسیحیت در جهان غرب می‌بینیم که با در آمیختن فلسفه یونان و تعالیم مسیحی، سخن از «ایمان» به عنوان پایه و محور اخلاق جایگاهی ویژه می‌یابد. افرادی نظیر آگوستین کسانی بودند که برای نخستین بار به شکلی ساختارمند، به وابستگی اخلاق به دین اشاره داشتند. در نگاه آنان، تا ایمان نباشد، اخلاقی به بار نمی‌آید (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۳۱). پس از سخن از ایمان به مثابه یکی از پایه‌های اخلاق مسیحی، موضوع اراده الهی نیز به عنوان یکی از مهم‌ترین صفات الهی دغدغه فیلسوفان و الهی‌دانان مسیحی می‌شود. عبدالرحمن پس از تحلیل ماجرای ایمان و اراده الهی در مسیحیت، به مسئله نظریه امر الهی رسیده و پرسش تاریخی سقراط در رساله اثیفران را به چالش می‌کشد. او بر این عقیده است که آنچه به شکلی رایج در پیشانی این بحث مطرح می‌کنند، پرسش تاریخی‌ای است که در رساله اثیفران آمده است، اما به راستی، انسان متدین چه موضعی باید در برابر این پرسش اتخاذ کند؟ آیا جز این است که شخص دیندار هر پاسخی به این پرسش دهد با چالش مواجه می‌شود؟ باری، اگر انسان متدین یا باید عقلانیت خویش را نادیده انگارد و بر خلاف بداهت عقلانی خود بگوید، خیر و شر آن چیزی هستند که خداوند آن را خیر و شر بداند؛ هر چه خداوند امر کند خیر است، حتی اگر خلاف عقل باشد و یا باید اراده الهی را به دست فراموشی بسپارد و بگوید خیر و شر مستقل از اراده الهی وجود دارد و خداوند به خیر به آن جهت

که خیر است امر می‌کند (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۳۳-۳۴).

باری، این سخن عبدالرحمن نیز محل اشکال و نقد است. آیا عبدالرحمن می‌تواند با در نظر گرفتن اتحاد دین و اخلاق به عنوان امری بدیهی و پیش فرض، چنین تحلیلی ارائه کند؟ آیا او می‌تواند بر پایه این مسئله که باید میان اراده خدا و عقل آدمی هم خوانی وجود داشته باشد، دیدگاه مخالف خود را از میان به در نماید؟ و یا اینکه او نخست باید با دلایلی فلسفی به سود ایده‌های خویش، برهان اقامه کند و سپس به تحلیل‌هایی از این دست، تمسک جوید؟ به هر رو، عبدالرحمن این فرض را هم نمی‌پذیرد و آن را دارای نارسایی می‌داند و حاصل پیش فرض غلط دوگانگی اخلاق و دین.

### بررسی فرض استقلال اخلاق از دین

عبدالرحمن، همانند بررسی دو فرض پیش، ابتدا به آبشخورهای تاریخی‌ای که سبب رونق این رویکرد شده می‌پردازد. او رویکرد هیوم و ایده او در باب مسئله باید و هست و امتناع استنتاج باید از هست را از محوری‌ترین مسائلی می‌داند که توجه به این فرض را در پی داشته است. عبدالرحمن با تحلیل و بررسی سخنان هیوم و آوردن فقراتی از کتاب‌های او، معتقد است که هیوم گزاره‌های خبری را به دو دسته تقسیم می‌کند؛ گزاره‌هایی که از خداوند خبر می‌دهند و گزاره‌هایی که از امور بشری خبر می‌دهند. حال، در نگاه هیوم، احکام دینی، نمی‌توانند اخلاقی باشند؛ زیرا امور اخلاقی، چیزی غیر از امور خبری‌اند. این نگاه هیوم در نظر عبدالرحمن چیزی جز یک رویکرد کوتاه‌نظرانه در باب دین و محدود کردن آن نیست. دین یک ساختار منسجم است که همانند یک دفترچه راهنما امور آدمی را هدایت می‌کند. در دین، هم گزاره‌های خبری در باب موجودهای غیبی و حسی داریم و هم گزاره‌های باید و نبایددار و احکام وجوبی و هم گزاره‌هایی که یکسره اخلاقی‌اند. از طرفی، بنا بر نظر هیوم، احکام دینی همچنین این توانایی را نیز ندارند که احکام اخلاقی را بسازند. در نتیجه، اخلاق تنها بر عواطف و احساسات استوار است. عبدالرحمن معتقد است، اگر آنچه هیوم در باب احساس مشترک میان آدمیان می‌گوید و آن را مرجع اخلاق می‌داند، همان فطرت باشد که ما نیز در ادبیات دینی خود داریم، بنابراین، او نیز در نظریه اخلاقی خود به دین متوسل شده است و اگر چنین نیست، پس باید خاستگاه ایده اخلاقی هیوم را در آرای متفکرانی مانند باتلر و هاجسون جست. از سویی، عبدالرحمن می





گوید: باتلر که هیوم به شدت از او تأثیر پذیرفته است نیز از مفهوم شعور اخلاق چیزی مانند فطرت را مراد می‌کند (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۴۲-۴۵).

بنابراین، عبدالرحمن معتقد است که سخنان هیوم و ایده او در باب دین صادق نیست و اگر سخن او در باب احساس و عواطف میان آدمیان را نیز بپذیریم، باز هم همان‌گونه که دیدیم، ریشه در دین و فطرت دارند. از این رو، در نظر او، این فرض نیز درست نیست.

### فرض اتحاد دین و اخلاق (رویکرد عبدالرحمن)

عبدالرحمن پس از بررسی فرض‌های مختلف، ایده خود در باب رابطه میان دین و اخلاق را چنین مطرح می‌کند و می‌گوید: در تاریخ فلسفه اسلامی، همواره سعی بر این بوده است که یکی از دو رویکرد وابستگی دین به اخلاق یا استقلال این از یکدیگر را بپذیرند، اما این رویکردی اشتباه و تحت تأثیر تفکر یونانی است. فقها و اصولیون نیز به دنبال ایده وابستگی اخلاق به دین بوده‌اند و این رویکرد نیز خالی از خطا نیست. اساساً فقها و اصولی‌ها جایگاه اخلاق را محدود به مصالح غیر ضروری و مستحب می‌کنند؛ در حالی که مهم‌ترین هدف دین رسیدن به مصالح اخلاقی است. اخلاق، ضروری‌ترین مصلحت دینی است و در اصل انسانیت انسان به دلیل جایگاه اخلاقی او است. در نهایت، عبدالرحمن پس از رد دیدگاه فیلسوفان، فقها و اصولیون، می‌گوید: دیدگاه من این است که اخلاق و دین امری واحد هستند و باید پذیرفت که نه اخلاق بدون دین وجود دارد و نه دین بدون اخلاق (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۵۱-۵۲). بنابراین، عبدالرحمن - بر خلاف بسیاری از فیلسوفان اسلامی قدیم و معاصر و همچنین بر خلاف دیدگاه‌های رایج میان فقها و اصولیون - باره تقسیم‌بندی‌های سنتی و رایج، بر این باور است که اخلاق و دین متحدند و دوگانگی اخلاق و دین را به چالش می‌کشد. در این دیدگاه که به عقیده خود عبدالرحمن نیز نوآورانه است، اعمال دینی شخص دیندار - به خودی خود - هدف و مطلوب نیست، بلکه این غایت‌ها هستند که مهم‌اند و اصل دین‌اند. این غایات و اهدافی که با افعال شرعی و دینی تحقق می‌یابند، چیزی جز فضیلت‌های اخلاقی نیستند. اعمال دینی باید خود را در سلوک افراد نمایان سازند و درست به همین دلیل، ارزش هر فعل دینی به اندازه ارزش و کارکرد اخلاقی آن است. از طرفی، در نگاه عبدالرحمن، این تصور نادرست است که اخلاق را محدود به اعمال و رفتار مشخصی نماییم؛ به همان اندازه که از آدمیان فعل‌های مختلف سر می‌زند، اخلاق وجود دارد،



بنابراین، نباید سودای شمارش آنها را داشت. «اخلاق» یک فضیلت نیست، اخلاق، قوام‌بخشِ هویت انسان است و چیزی اضافه شده به هویت شخص نیست.

در نظر عبدالرحمن، دین هم از جهت مفهومی با اخلاق یکی است و از جهت مصداقی. به این بیان که از نظر قواعد هنجاری نیز چنین اتحادی میان این دو مفهوم برقرار است. در نگاه عبدالرحمن، «است»‌های موجود در گزاره‌های دینی یکسره رنگ و بوی «باید» به خود می‌گیرند. همچنین، گزاره‌های دینی، سراسر اخلاقی‌اند یا دست‌کم به نتایجی اخلاقی می‌رسند. مطالب گفته شده درست به این دلیل است که عبدالرحمن معتقد است تمامی گزاره‌هایی که در دین وجود دارند و حتی جمله‌های اخباری، ناظر به عمل انسان‌ها هستند. همچنین او می‌گوید: همه گزاره‌های دینی هدفی اخلاقی دارند و در دل هنجارهای دینی، هنجارهایی اخلاقی وجود دارد (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۴۴). او معتقد است که گزاره‌های اخلاقی به شکلی مستقیم یا غیر مستقیم به دین بازمی‌گردند (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۱۵۹).



۴۹

نقد و بررسی دیدگاه طه عبدالرحمن در باب رابطه دین و اخلاق

حال، عبدالرحمن باید روشن سازد که در ایده اتحاد دین و اخلاق، منبع گزاره‌های دین و اخلاقی کدام است؟ نحوه ادراک این دو گونه گزاره چگونه است؟ یگانگی ای که او میان اخلاق و دین در نظر دارد و پای آن به حوزه مصداق نیز کشانده می‌شود، چگونه اتحادی است؟ چه توضیحی برای این یگانگی از جهت تاریخی و جامعه‌شناختی وجود دارد؟ از سویی، آنچه برای یک فیلسوف اخلاق در مقام فلسفه‌ورزی اهمیت دارد، سخن از ربط و نسبت میان گزاره‌های اخلاقی و گزاره‌های دینی است، سخن بر سر رابطه میان مفهوم اخلاق و مفهوم دین نیست. عبدالرحمن، برای اثبات هر کدام از این دو نوع، یعنی اتحاد مفهومی دین و اخلاق و یا اتحاد مصداقی (گزاره‌ها و احکام) با مشکل روبه‌رو است.

اگر مراد عبدالرحمن از یگانگی اخلاق و دین به معنای مفهومی و این‌همانی باشد، پس چگونه است در پاره‌ای موارد رخ می‌دهد که افراد به راحتی دستورات، مناسک و گزاره‌های دین را به پیشگاه اخلاق برده و محک می‌زنند؟ از طرفی، در باب پاره‌ای از احکام و اعمال دینی با تغییر شرایط آنها نیز دستخوش تغییر میشوند؛ در حالی که ما در اخلاق نیز به قواعدی ثابت و غیر قابل تغییر داریم. افزون بر این، با نگاهی ساده به تاریخ بشر می‌توان گستردگی ادیان، مذاهب و فرقه‌های مختلف را دید. حتی در یک دین نیز، متدینان بسیار با یک‌دیگر دچار اختلاف می‌شوند و قرائت مختلفی را از دین دارند. همچنین، پاره‌ای از احکام وجود دارند که ما به عنوان دیندار آنها را تعبدی پذیرفته‌ایم؛ نه با دلایل، اما مگر نه آن که در اخلاق نیاز به دلایل داریم؟

عبدالرحمن، در نظریه خود (یگانگی اخلاق و دین) نه تنها استدلال و برهانی روشن نمی‌آورد که بسیاری از این پرسش‌ها را نیز بی‌پاسخ می‌گذارد. از سویی، اگر مراد او از اتحاد و یگانگی، در حوزه مصداق، یعنی احکام و گزاره‌های اخلاقی و دینی است که آشکارا روشن است که میان احکام و گزاره‌های دینی و اخلاقی تفاوت‌های زیادی وجود دارد. برای نمونه، احکام دینی در پاره‌ای موارد تعبدی هستند، حال آن‌که احکام اخلاقی زمینه و دلایلی روشن دارند.

بنابراین، شاید بتوان چنین گفت که او در باب تبیین رابطه دین و اخلاق، دچار یک مغالطه شده است، به این بیان که او از تعریف عدول می‌کند. او با قرارتی که از دین پیش می‌کشد، برای مخاطب خود چنین جا می‌اندازد که مگر دین، چیزی جز اخلاق است؟ گزاره‌ها، احکام و تمامی باورهای دینی یک شخص دیندار نیز به سادگی قابل تحویل به اخلاق است. عبدالرحمن برای این ترجمان دین به اخلاق و برعکس، هیچ استدلال دقیق و روشنی بیان نمی‌کند. او گستره تعریف واژه اخلاق را آن اندازه وسیع می‌گیرد که همه اعمال و افعال دینی شخص دیندار، عملی اخلاقی می‌شود و از سویی تمامی اعمال اخلاقی یک فاعل اخلاقی را نیز در زمره اعمال دینی می‌داند. حتی اگر آن فاعل اخلاقی دلی در گرو دینی مشخص نداشته باشد. طه عبدالرحمن، این گونه را دینداری غیر مستقیم می‌داند که شخص در ظاهر تعلق به دین اعتقاد ندارد و علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. بنابراین، فعل اخلاقی - در نگاه او - یکسره دینی و فعل دینی یکسره اخلاقی است، گرچه امکان دارد که دینداری افراد متفاوت باشد و شخصی دینداری اش غیر مستقیم باشد.

عبدالرحمن گمان می‌کند با تقسیم‌بندی‌های مختلفی که انجام می‌دهد، ماهیت احکام دین و اخلاقی تغییر می‌کند. او مضمون و کیفیت احکام اخلاقی و دینی را مانند هم می‌داند. به این معنا که احکام عقلی و احکام شرعی در شرایطی یکسان فهم می‌شوند. عبدالرحمن، احکام شرعی را قابل فهم برای انسان و احکام عقلانی را نیز الهی می‌داند. سخنان پیش‌گفته در حالی است که عبدالرحمن در نوشته و دیگر کتاب‌های خود سخن از «عقل مسدد» به میان می‌آورد و معتقد است که در این مرحله از عقل باید در عبادت‌ها و طاعتی که عقل یارای فهم و تعقل آنها را ندارد، به تسلیم عقل در برابر شرع حکم کنیم.<sup>۱</sup> او همچنین منشاء صادر شدن احکام

۱. عبدالرحمن پس از بررسی و بیان نارسایی «عقل مجرد» به دنبال مسیری دیگر برای بیان عقلانیت مورد نظر خویش می‌گردد؛ عقلانیتی که بتواند با اخلاق همراه شود. در کتاب پرسش از اخلاق سخن از دو گونه عقل غیر مجرد به میان می‌آورد. نخست عقلانیت غیر مجردی که معانی ثابت و کلی را ادراک می‌کند که عبدالرحمن این گونه عقل را،

اخلاقی و احکام دینی را یکسان می‌پندارد و خاستگاه هر دورا خداوند در نظر می‌گیرد؛ به این شکل که احکام دینی به گونه‌ای مستقیم از سوی خداوند صادر می‌شوند، اما احکام اخلاقی از رهگذر عقل از سوی شارع مقدس صادر می‌شوند.

از طرفی، چنین به نظر می‌رسد که برخی از نتایج و لوازم سخنان عبدالرحمن نیازمند دلایلی جدی است و نه تنها بحث‌هایی تاریخی و تمدنی. در پاره‌ای موارد، گویی نویسنده مراکشی میان تفکری فلسفی و تاریخی دچار اشتباه شده است و در نقد رویکردهای مخالف خود به جای آنکه عیار مبانی و استدلال‌های فلسفی دیدگاه رقیب را به چالش بکشد، تنها با تمرکز بر نسبت تاریخی دین و اخلاق، سعی در نشان دادن وابستگی تاریخی آنها به دین دارد. او به همین اندازه بسنده نمی‌کند و از این وابستگی تاریخی، بدون بیان هیچ استدلالی، وابستگی وجودی و معرفتی را نتیجه می‌گیرد. پرسش دیگری که در اینجا، عبدالرحمن را به چالش می‌کشد این است که آیا گزاره‌ها و احکام اخلاقی در نظام‌های اخلاقی یکسره سکولار نیز از نظر تاریخی برگرفته از مفاهیم و آموزه‌های دینی‌اند؟ عبدالرحمن برای این پرسش نیز استدلالی بیان نمی‌کند و به شکلی بدیهی در خلال رویکرد تاریخی خود از آن می‌گذرد.

### نتیجه‌گیری

«اخلاق» - در نگاه طه عبدالرحمن - به دو گونه اسلامی و غیر اسلامی تقسیم می‌شود. او دیدگاه مشخص خود را با عنوان «نظریه اخلاق اسلامی» مطرح می‌سازد. مراد او از اخلاق، «مکارم اخلاق» است. این رویکرد که اخلاق تنها گستره بسیار کمی از افعال انسان را در بر می‌گیرد، رویکردی اشتباه است؛ زیرا هر فعلی از افعال انسان یا با ارزش‌های اخلاقی والایی پیوند می‌خورد که در پی آن فعل بالا می‌رود و به انسانیت فاعل آن می‌افزاید و یا اینکه با ارزش‌های اخلاقی پیوند سستی می‌خورد که کم شدن رتبه فعل را در پی دارد و از انسانیت فاعلش کم می‌کند. این اخلاق است که حد فاصل میان انسان و حیوان است.

«عقل مسدد» می‌داند و دوم، عقل غیر مجردی که معانی متغیر و جزئی را ادراک می‌کند، که آن را «عقل مؤید» می‌نامد (عبدالرحمن، ۲۰۰۰، ص ۷۱-۷۰). «عقل مسدد، عبارت است از فعلی که فاعل به وسیله آن در پی رسیدن به منفعت یا دفع ضرری است؛ در حالی که در این باره به انجام اعمال تعیین شده توسط شرع توسل می‌جوید» (عبدالرحمن، ۱۳۹۷، ص ۹۱).



در نظریهٔ اخلاقی طه عبدالرحمن، «دین» جایگاه ممتازی دارد، او انسان را موجود زنده دیندار می‌داند. اخلاق اسلامی به معنای مکارم و ارزش‌های اخلاقی‌اند، مکارم و ارزش‌هایی که آدمی تفاوت خود با حیوان را مدیون این ویژگی‌های اخلاقی است. در نگاه او، چنان‌آمیزشی میان انسان و اخلاق پدید می‌آید که آدمی را بدون اخلاق نمی‌توان تصور کرد. او تا آنجا پیش می‌رود که در نظرش انسان به اندازه‌ای که اخلاقی است، انسانیت دارد. از این‌رو، آدمیان، در برهه‌های مختلف زندگی خود، به مرتبه‌های مختلفی متّصف به صفت انسانیت می‌شوند.

از سویی، نظریهٔ اخلاق اسلامی زمانی سامان می‌یابد که بتوان موانعی را که اخلاق مدرن پیش پای انسان مدرن نهاده است را برچید. عبدالرحمن در تلاش است تا پس از نقد مبانی اخلاق مدرن و مدرنیته غربی، زیرساخت‌های اساسی تأسیس مدرنیته اسلامی را فراهم آورد. تفکیک میان اخلاق و عقل از یک‌سو و عقل و احساس از سویی دیگر، دو گونه از زیربنایی‌ترین مشکلات و موانعی هستند که دامن تفکر و مدرنیته غربی را گرفته است و این درست یکی از گرانیگاه‌هایی است که ما را از اخلاق اسلامی دور می‌کند. اخلاق اسلامی بُن‌مایه‌هایی دارد که توان عبور ما از گردنه‌های دهشتناک دوران مدرن و آشفتگی‌هایش را دارد. ما در اخلاق اسلامی شاهد جمع میان علم و ارزش‌های اخلاقی هستیم.

«دین» مفهومی است که در تمامی ساحت‌ها، بی‌اندازه برای طه عبدالرحمن اهمیت دارد. مهم‌ترین هدف دین، ایجادِ مصالح معنوی و اخلاقی انسان‌ها بوده است و به همین دلیل، اخلاق، ضروری‌ترین مصالح دین است. در اندیشه او، امر و فرمان الهی دوگونه‌اند: در یک رویکرد، خداوند به مثابه اربابی است که امر می‌کند و انسان‌ها نیز بسان بندگان و بردگانی فرمان بردار. در رویکرد دیگر فاصله و رخنه‌ای میان خداوند و انسان‌ها نیست. مفهوم «قُرب الهی» معنای خود را پیدا می‌کند، دیگر رابطه انسان و خدا محدود به امر و نهی نمی‌شود.

در باب رابطهٔ دین و اخلاق، عبدالرحمن معتقد است که نگرش‌های مرسوم و رایج به رابطه اخلاق و دین، برخاسته از تفکری است که دوگانگی اخلاق و دین را پیش‌فرض گرفته است. «دین» - هم از جهت مفهومی و هم از جهت مصداقی - با اخلاق یکی است؛ به این بیان که از نظر قواعد هنجاری نیز چنین اتحادی میان این دو مفهوم برقرار است.

در نگاه او، «است»‌های موجود در گزاره‌های دینی یکسره رنگ و بوی «باید» دارند و گزاره‌های دینی، سراسر اخلاقی‌اند یا دست‌کم به نتایجی اخلاقی می‌رسند. در بحث رابطهٔ اخلاق و دین، سخن بر سر رابطهٔ میان مفهوم اخلاق و مفهوم دین نیست. آنچه برای فیلسوف

اخلاق، در مقام فلسفه‌ورزی ارزش دارد، بحث از ربط و نسبت میان گزاره‌های اخلاقی و گزاره‌های دینی است، عبدالرحمن در اثبات هر کدام از این دو نوع اتحاد (مفهومی و مصداقی) ناتوان است.

## فهرست منابع

\* قرآن کریم.

- افلاطون. (۱۳۶۷). دورة آثار افلاطون. (ترجمه: محمدحسن لطفی، ج ۲). تهران: نشرخوارزمی.
- برگ، جانانان. (۱۳۷۶). پی‌ریزی اخلاق بر مبنای ایمان. (ترجمه: محسن جوادی). فصلنامه نقد و نظر. ۴ (۱۳) ص ۲۰۴-۲۱۸.
- بیگی، هادی. (۱۳۹۲). روش‌شناسی فلسفه تحلیلی - کاربردی طه عبدالرحمن با تأکید بر مسئله هویت انسان معاصر. فصلنامه ذهن. ۴ (۵۶) ص ۵۱-۷۴.
- عبدالرحمن، طه. (۲۰۰۶). روح الحدائث. بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- عبدالرحمن، طه. (۱۳۹۶). پرسش از روش، حرکت به سوی الگوی نوینی از اندیشه. (ترجمه نرگس خسروی). تهران: انتشارات ترجمان.
- عبدالرحمن، طه. (۲۰۱۲). سؤال العمل. بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- عبدالرحمن، طه. (۱۳۸۴). مدرنیته و چالش‌های دین‌باوری در گفت‌وگو با طه عبدالرحمان فیلسوف نواندیش مراکشی. فصلنامه پگاه حوزه. ۱۹ (۱۷۳).
- عبدالرحمن، طه. (۱۳۹۷). کُنش دینی و نوسازی عقل. (ترجمه هادی بیگی). تهران: نشر ترجمان.
- عبدالرحمن، طه. (۱۹۹۵). فقه الفلسفه، (ج ۱). بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- عبدالرحمن، طه. (۲۰۰۰). سؤال الاخلاق. بیروت: مرکز الثقافی العربی.
- عبدالرحمن، طه. (۲۰۱۳). الحوار افقاً للفکر. بیروت: الشبکه العربیه للابحاث و النشر.
- عبدالرحمن، طه. (۲۰۱۷). دین الحیاء، من الفقه الائتماری الی الفقه الائتمانی، (ج ۱). بیروت: نشر ابداع.
- فناپی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). دین در ترازوی اخلاق. تهران: انتشارات صراط.
- کونین، فیلیپ، ال. (۱۳۹۲). دین و اخلاق. پل ادواردز و دونالد دام. بورچرت، دانشنامه فلسفه اخلاق. تهران: نشر سوفیا.
- مرادی، مجید. (۱۳۸۶). پرونده طه عبدالرحمن فیلسوف ناساز مغربی. کتاب ماه فلسفه، ش ۱، مهر،



.۳۱-۱۷

مشروح، ابراهيم. (۲۰۰۹). طه عبدالرحمن، قرايه في مشروعه الفكري. بيروت: مركز الحضاره لتمييه الفكر الاسلامي.

هيك، جان. (۱۳۷۹). فلسفه دين. (ترجمه: بهزاد سالكي). تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگي هنري و انتشارات بين المللي الهدى.

يوسف ابن عدى. (۲۰۱۲). مشروع الابداع الفلسفي العربي. بيروت: الشبكة العربيه للابحاث والنشر.

Frankena, W. (1981). Is Mrality Logically Dependent on Raligion? In: paul Helm; *Commands and Morality*; Oxford: Oxford University Press, pp. 14-33.

Yandell, K. (2002). *Philosophy of Religion*. London: Routledge.



۴۴

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی | سال پنجم | شماره دوم | تابستان ۱۴۰۱